

این ترتیب کتاب به نکته‌ی بسیار مهمی اشاره می‌کند که می‌تواند یکی از مهم‌ترین کلیدها در درک روانکاوانه‌ی فرهنگ عامه باشد: "در مبارزه بین واقعیت و لذت "اصل" واقعیت می‌تواند اصل لذت را در خود بگنجانند نه این که صرفاً با آن مخالفت کند. "بسیار روشن است که از یک سو در برابر اصل لذت، اصل قانون میل قرارداد و از سوی دیگر هیچ میلی نمی‌تواند کاملاً بر آورده شود و به ویژه که امر لذت به مثابه یک تجربه‌ی فرهنگی با محدودیت‌ها و مسئولیت‌ها محدود می‌شود.

یکی از مسایل بسیار درستی که کتاب به روشن شدن آن کمک می‌کند، کنار نهادن این تصور است که تنها سبک زندگی طبقات بالا یا متوسط و فرهیختگان جامعه درخور احترام است و شیوه‌های زندگی باقی مردم در این میان چندان زیبایی شناسانه یا قابل احترام نیست. از قضا این موضوعی است که جامعه‌ی ایرانی با آن درگیر است، تحقیر سبک زندگی عامه مردم از سوی فرهیختگانی که خود را نماد فرهنگ بالاتر و برتر می‌دانند. برای مثال تحقیر تماشای برنامه‌های تلویزیونی و شنیدن برنامه‌های رادیویی و... مسایلی است که ما به ناچار باید به آن پاسخ دهیم و درستی ترجمه‌ی این کتاب در یافتن پرسش این سوال، خود را نشان می‌دهد. کتاب برای نمایاندن نادرستی این موضوع، خودپسندی نخبه‌گرایانه را نقد می‌کند. شاید بتوان در این زمینه به نقد استبداد نظر روشنفکرانه‌ای پرداخت که مردم را فاقد توانایی لازم در یافتن درستی‌ها می‌داند. کتاب با نشان دادن مفهومی که به مفهوم میدان بوردیو نزدیک است پرده از تنش‌های هژمونیک در برابر تنش‌های غیر هژمونیک و بر می‌دارد و نشان می‌دهد که تا چه حد مفهوم فرهنگ عامه با پویای اجتماعی ارتباط تنگاتنگ دارد.

نگرها و نگاه‌هایی که کژکارکردهای مدرن شدن را در طی دو قرن اخیر در آثار کسانی چون کافکا و اوکتاویو پاز نشان داده است، اهمیت فرهنگ عامه را آشکار می‌سازد. از این روست که باید با نویسنده هم‌رای بود که فرهنگ عامه شکلی قدرتمند از مشارکت انسان‌ها در دوره‌ی مدرن است. در اینجاست که شاید باید از دیالکتیک تنهایی پاز وام گرفت و فرهنگ عامه را راهی در برخورد با تنهایی به شمار آورد. در همین جاست که باید تحقیر فرهنگ عامه از سوی روشنفکران را عملی قوم‌مدارانه پنداشت و با آن به چالش برخاست. در اینجا به بخش دوم کتاب که به جایگاه ورزش در فرهنگ عامه اختصاص دارد می‌پردازیم.

شکوه این بازی

نویسنده در فصلی پیش از فصل مورد بررسی، شباهت‌های روانکاوی و مطالعات فرهنگی را نشان داده است. به زعم مولف "هر دوی این تحلیل‌ها معانی ناخودآگاه‌های زندگی روزمره را مورد کاوش قرار می‌دهند" در بخش دوم کتاب مطالعه‌ی فرهنگی و رویکرد روانکاوانه شکلی واحد می‌یابند. کتاب در این بخش در صدد پاسخ به دلایل اهمیت، کارکرد و ساختار فوتبال است. نخست سوال می‌شود که چرا فوتبال در میان مردان دارای طرفداران و ورزشکاران و اهمیت بیشتری است و سپس ساختار هواداری مورد بحث واقع می‌شود. نویسنده، ساختارهای همانند سازی، جداسازی و خودشیفتگی را مورد اشاره قرار می‌دهد. در این باره وی به شرح مکانیسم موجود در فرافکنی خود در شخص یا تیم محبوب و مورد ستایش پرداخته و به تعریف مفهوم آرمانی‌سازی دست می‌یازد.

فرایند جداسازی بخشی از ساختار آرمانی‌سازی فرد مورد ستایش است. با این حال "عرق محلی" در میان جوانان و نوجوانان فوتبال را از معایب مکانیسم شرح داده شده (در رفتارهای ناشی از خودشیفتگی) در کتاب رها می‌سازد. نویسنده برای پاسخ به این سوال که فوتبال دارای چه ویژگی است که آن را جذاب می‌سازد به نظریه‌ی محرمت و خشونت راه می‌برد. فوتبال، جانشین حرکت‌های خشونت‌بار شده و آن را می‌توان "فرایند تمدن آموزی" نامید. محرمت شکل گرفته در قوانین فوتبال، اهمیت کنترل بدن در لذت بردن در یک بازی جمعی را نشان می‌دهد. منع در دست گرفتن توپ، عدم بیرون رفتن دروازه‌بانان از محوطه‌ی جریمه و لمس توپ با دست. بدین ترتیب به زعم نویسنده ما با مفهوم تابو به شکلی جدید مواجه می‌شویم. این جا نه دست‌ها به عنوان ابزارهای اصلی فعالیت انسان، که پاها هستند که باید به کار روند و نقش ایفا کنند. اما اینجا کارکرد و نقش پاها عوض می‌شود آنها دیگر ابزارهای خشونت و لگدکوب کردن و پامال کردن دیگران نیستند آنها باید هنرمندانه توپ را حمل کنند و سمبل تکنیک‌های بدون خشونت و هنری صلح آمیز باشند. در بازی فوتبال خشونت تابو می‌شود و داور حتی می‌تواند فرد خشن را از بازی بیرون کند. در اینجا ما با والایش "پا" رو به رو می‌شویم. والایش عنصری که در میدان‌های نبرد بر جنازه‌ی دشمنان رژه می‌رفت!

در اینجا نخست تعریف پیروزی بر حریف عوض شده است، پیروزی نه با بازی خشن و نابود کردن حریف که با بازی جوانمردانه باید به دست آید. به این ترتیب نویسنده به نقش تمدن آموز فوتبال اعتقادی را سخ دارد. والایش پا، عقب راندن خشونت تلقی می‌شود. فوتبال در این شرایط به یک نمایش هنرمندانه تبدیل می‌شود. جالب آن است که فوتبال به یاری قوانین خود، فراتر از هر موضوع غیر قانونی قرار می‌گیرد آن چنان که نویسنده استدلال مارادونا را در توجیه عمل "هند" برای رسیدن به گل در برابر انگلیسی‌ها ناشی از این می‌داند که هیچ نهاد انسانی نمی‌تواند رفتار مارادونا را تایید کند. بدین ترتیب می‌توان شکوه فوتبال را در شکوه شکل یافتن تمدن باز یافت. فوتبال مظهر پیشرفت تمدن و عقب رفتن خشونت است.

نظریات کم نظیر و گاه بی پروایانه‌ی مولف کتاب در تحلیل ورزش چشم اندازهای جذابی را در برابر ما می‌نهد که می‌توان در مورد آنها به بحث و مجادله پرداخت. شاید مهم‌ترین مشکلی که این نظریات در کتاب با آنها مواجه‌اند بی‌توجهی یا کم ارزش‌انگاری اطلاعاتی باشد که باید از میدان به شکلی روشمند تهیه کرد. نویسنده نظریات جذابی را در تحلیل فوتبال برای ما روایت می‌کند اما این نظریات آیا هم سو با درک درونی و امیک مردم و بازیکنان و تماشاگران فوتبال است؟ اگرچه این کتاب گام‌هایی بسیار جلوتر از محققان فوتبال بریتانیا برداشته است اما به نظر می‌رسد که از نظریات عمیق انسان‌شناسی ورزش و به ویژه اطلاعات میدانی و تحلیل‌های میدانی انسان‌شناسان در زمینه فوتبال بسیار عقب‌تر است. آنچه ارزش کار انسان‌شناسان را فراتر از مطالعات روانکاوانه قرار می‌دهد روش مطالعه میدانی است. روانکاوی چنانچه بدون یافته‌های میدانی درصدد تفسیر وقایع فرهنگی باشد بیشتر به تولید نظریه خواهد پرداخت تا تبیین واقعیت.